בס"ד

عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جاناتان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel.

"من از همان بار اول که با نسخهء تفسیر توراه ربای خییم شیمل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توراه، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونهء زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

" – ربای ساکس

تفسیر هفتگی توراه– سال ۵۷۸۷

The Music of Ambivalence

Vayera

وَیِرا: آهنگِ دودِلی

توراه واژه ای برای دودل بودن ندارد (نزدیکترین واژه در پرسش الیاهو از بنی اسرائیل پرستندهٔ بعل می آید: "تا کی می خواهید میان دو دیدگاه دودل باشید؟"). اما در هنگام قرائت توراه، لحنی آوازی برای رساندن این مفهوم وجود دارد به نام شَلشِلت.

[توضیح مترجم فارسی: شَلشِلت شبیه تحریر یا چهچهه در موسیقی ایرانی است. پروانه صراف در کتاب ارزندهٔ 'موسیقی افلاک' در بررسی تحریرهای توراتی، شَلشِلت را شرح داده است. در این کتاب، موسیقیدانان، شهرام فسازاده و پیمان اخلاقی، نیز تحریرهای توراتی را به نُت درآورده اند. از نظر واژگانی، شَلشِلت بیانگر زنجیره یا سلسله است.]

شَلشِلت سه بار در برشیت به کار می رود و هر بار در لحظه ای برای بیان نگرانی یک فرد. [1] در هر مورد، بیانگر یک بحران وجودی است. فردی به گزینشی فراخوانده شده که سراسر زندگی اش به آن وابسته است، اما درمی یابد که از گزینش ناتوان است. او میان دو گزینه در نوسان مانده که هر دو برایش تکان دهنده هستند. باید دشواره را با گزینش یکی از دو راه، حل کند، اما هر یک، نیازمندِ گذشتن از وسوسه هایی ریشه دار یا خواسته هایی عمیق است. این لحظه ای از درام روانشناختی است.

شَلشِلت، نُت موسیقایی نامعمولی است. صدا بالا و پایین می رود، بالا و پایین، چنان که گویی قادر به رفتن به نُت بعدیِ نیست. ربی یوسف ابن کاسپی تفسیرگر توراه در قرن شانزدهم (در تفسیر برشیت ۱۹:۱۶) متوجه معنای آن یعنی حالت روانشناختی عدم قاطعیت و بی تصمیمی شده بود. شکل نُت نویسی شَلشِلت نیز مانند یک برق آسمان به شکل حرکتی زیگزاکی (*tenuah me'uvetet*) است، نشانه ای که بارها به عقب و جلو می رود. این نشانه، انجماد حرکت را بیان می کند که هملت آنرا "بیمارگونه و بی‌رمق شدن رنگ و روی طبیعیِ عزم و اراده توسط سایهٔ رنگِ پریدهٔ اندیشه" توصیف می کند؛ حالتی که فرد در یک جدال درونی فلج می شود. شَلشِلت، موسیقی دودل بودن است.

یک نمونه در پیدایش ۲۴:۱۲ اتفاق می افتد. ابراهیم، خدمتکار خود (العازار که در متن نام برده نشده، اما تفسیرگران، هویت او را چنین دانسته اند) را می فرستد تا همسری برای پسرش اسحق بیابد. او به شهر حران که پس از هجرت ابراهیم به کنعان، باقی خانوادهٔ ابراهیم در آن ساکن بودند، می رود. وقتی العازار به پای چاه شهر می رسد، آزمایشی مقرر می کند: زن جوانی که برای کشیدن آب بیاید، آبی به مسافر تعارف کند و شُتران او را سیراب کند، همان زنی خواهد بود که خدا برای پسر اربابش تعیین کرده است. سنت موسیقی نگاریِ توراه، بالای "و او گفت" هنگام درخواست موفقیت این آزمون از خدا، یک نشانهٔ شَلشِلت می گذارد.

تسفیرگران توراه چند علت برای دودل بودن در این لحظه بیان کرده اند. نخست، آیا چنین آزمونی مُجاز بود؟ قوانین توراه تکیه به نشانه ها را ممنوع می دانند (تثنیه ۱۸:۱۰ و هولین ۹۵ ب) و الیعزر احتمالاً فکر کرده بود که این آزمون نزدیکیِ خطرناکی به روش های بت پرستان داشت. [2] ابن کاسپی می گوید الیعزر تردید داشت که آیا یک آزمون از این دست زمینه ای مناسب برای تصمیمی چون برگزیدن همسری برای اسحق بود یا نه.

اما میدراش (برشیت ربا ۵۹:۹) توضیحی بسیار عمیق می دهد. الیعزر احساس های درهمی نه درمورد آزمون، بلکه در مورد مأموریتش داشت. تا آن لحظه بنا به میدراش، او در حال سبک و سنگین کردن این فکر بود که آیا دختر خودش مناسب همسری اسحق بود؟ به بیان دیگر، او امید داشت که املاک ابراهیم به او برسد.

دو سرنخ هست که میدراش را به این پیش فرض می رسانند. اول این که وقتی ابراهیم با خدا دربارهٔ بی فرزند بودن خود سخن می گوید، چنین ابراز می دارد: "پروردگارا اگر من بی فرزند بمانم و وارث املاک من الیعزر دمشقی باشد، به من چه می خواهی بدهی؟ (پیدایش ۱۵:۲). در آن زمان، الیعزر امید داشت که وارث ابراهیم بشود.

دومی این است که وقتی ابراهیم به او مأموریت می دهد که برای پسرش همسری بیابد، او پاسخ می دهد "اگر زنی نخواهد با من به این سرزمین بیاید چه؟ [*ulai*]" بنا به دیدگاه ابن عزرا (تفسیر مزامیر ۱۱۶:۱۶)، واژهٔ [*ulai*] همیشه

خنثی نیست. گاهی نشانهٔ نتیجه ای است که فرد آنرا نمی خواهد و گاهی نشانهٔ آنچه می خواهد به دست بیاورد، است. الیعزر شاید بیانی ناخودآگاه دارد از این واقعیت که نیمی از ذهن او می خواهد که این مأموریت شکست بخورد. در آن صورت او یا دخترش، وارث ابراهیم می شوند. از این روی، با احساس های متضادی برای پیداشدن زنی که برگزیدهٔ خدا برای همسری اسحق بود، دعاکرد.

از این حساستر، موردِ یوسف است. او که فرزند یک چوپان بود (یعقوب)، در نوجوانی از سوی برادرانش مورد نفرت قرارگرفت و او را به بردگی فروختند. او سر از مصر درآورد و مباشر خانهٔ یکی از اعیان مصر به نام پوتفار شد. وقتی با همسر اربابش تنها ماند، به او تعدی شد:

> اینک یوسف مردی آراسته و خوش سیما بود و پس از مدتی همسر ارباب به او نظر پیداکرد و گفت: "با من همبستر شو!" اما یوسف نپذیرفت... برشیت ۶-۸: ۳۹

در متن توراه، بالای کلمات "او نپذیرفت" علامت شلشلت گذاشته می شود.

می توانیم جدال درونی و ذهنی یوسف را در آن لحظه تجسم کنیم. از یک سو، تمام قوای اخلاقی او می گفت: نه! این کار، خیانت به همهٔ ارزش های خانوادگی اش بود: زیرا اخلاق جنسی و هویت او همچون فرزند عهد با خدا مخدوش می شد. مانند آن بود که یوسف به عهد خود با پوتیفار پشت پا بزند. یوسف به همسر پوتیفار می خواست بفهماند که: "با وجود نظارت من اربابم نباید هیچ نگرانی بابت خانه و دارایی هایی که به من سپرده، داشته باشد. هیچ کس در این خانه برتر از من نیست. اربابم هیچ چیزی جز تو را از من دریغ نداشته، زیرا تو همسر او هستی. پس چگونه چنین شرارت و گناهی علیه خدا انجام بدهم؟"

اما وسوسه می بایست شدید بوده باشد. او در یک تمدن شهری می زیست که پیشتر نظیر آنرا ندیده بود. این نخستین تجربهٔ او با "شهر بزرگ و پر از نورها" بود. او از خانه دور بود. هیچ کس او را نمی دید. از این گذشته، پیشنهاد همسر پوتیفار دربرابر آن حس دشمنی که در کودکی رنجش داده بود، می توانست تسکین دهنده و وسوسه گر باشد. این لحظه ای سرنوشت ساز بود. آیا یک برده با هیچ امید واقع بینانه به نجات، یک مصری با همهٔ بی بندوباری های جنسی آن تمدن بشود؟ یا می بایست به گذشته، وجدان و هویت خود وفادار بماند؟

تلمود توصیفی جاندار از این عذاب درونی یوسف دارد:

تصویر پدرش در قاب پنجره بر او پدیدار شد که گفت: "یوسف! نام برادرانت مقرر است که بر روی سنگ های قیمتی ایفود [پیشبند کوهن گادول] حک شوند و نام تو هم در میان آنها خواهد بود. آیا می خواهی نامت حذف شود؟ آیا می خواهی تو را یک زناکار بنامند؟"

شلشلت یک تفسیر گویا برای بحران وجدانی یوسف است. سرانجام، یوسف نمی پذیرد، اما نه بدون جدال درون.

اینجا در پاراشای ویرا به سرنخ سوم می رسیم (که از نظر زمانی بر دو مورد دیگر تقدم دارد). اینجا جدال، آشکار است. دو فرشته ای که به دیدار ابراهیم آمده بودند، اینک به خانهٔ لوط در سدوم وارد شده اند. به او می گویند که شهر و ساکنانش به زودی نابود می شوند و او و خانواده اش باید بیدرنگ شهر را ترک گویند. اما لوط این دست و آن دست می کند:

بازدیدکنندگان به لوط گفتند: "چه کسان دیگری در این شهر داری؟ فرزندان، عروس ها، دامادها، پسران یا دختران؟ آنها را خارج کن، زیرا به زودی این مکان را منهدم می سازیم. فریادهای دادخواهی از آنان نزد خداوند چنان بلند بوده که ما را برای انهدام شهر فرستاده است." لوط خارج شد و با دامادهایش صحبت کرد و به آنها گفت: "برخیرید و این مکان را ترک گویید: خداوند به زودی شهر را منهدم می کند." اما دامادها به او خندیدند. چون صبح شد، فرشتگان لوط را نهیب زدند: "برخیز!" و همسر و دو دخترت را با خود ببر، وگرنه، به پای گناهان شهر نابود خواهید شد." اما لوط همچنان تردید داشت. پس آن مردان (فرشتگان)، او، همسر و دو دو دخترش را برداشتند و به سلامت از شهر خارج کردند، زیرا خداوند به او رحم داشت (برشیت ۱۲-۱۶: ۱۹)

در متن توراه، بالای 'تردید داشت" علامت شلشلت گذاشته می شود.

تردید لوط به هستهٔ هویت او برمی گردد. او به یاد می آورد که پیشتر، وقتی او و ابراهیم برای پایان دادن به جدال میان چوپانان خود جداشدن از یکدیگر را پذیرفتند ، "لوط نگریست و دید که کل دشت اردن تا تزور، آبیاری خوبی داشت. مانند بهشت خدا بود... پس لوط برای خود کل دشت اردن را برگزید. او به سوی شرق سفر کرد... (پیدایش ۱۰-۱۱: ۱۳). او در سدوم سکنی گزید، با آنکه بنا به توراه در آن زمان ساکنان آن "شرور و گناهکارانی علنی علیه خدا" بودند. (پیدایش ۱۳:۱۳)

وقتی لوط را در باب ۱۹ برشیت می بینیم، او و خانواده اش به شدت با مردم شهر درآمیخته اند. دختران او با مردان محلی ازدواج کرده اند. عبارت ابتدای این باب، "لوط بر دروازهٔ شهر نشسته بود"، بنا به حخامیم نشانگر آن است که

او قاضی شهر شده بود– در دوران ابراهیم دروازهٔ شهر، جایی بود که قضات و مشایخ شهر به حل اختلاف می پرداختند. لوط برخلاف ابراهیم خود را "غریب و ساکن موقت" نمی دید. او تصمیم گرفته بود که ریشه های خود را در دشت اردن و شهرهای این دشت بگستراند. به این سبب به آنجا تعلق یافته بود – تا حدی که بازدیدکنندگان ناچار به زور او را بیرون بردند.

حس تعلق لوط اما از روی ساده لوحی و خودفریبی نبود. متن توراه در سه جا این را نشان می دهد. اول، هنگام قصد تجاوز جنسی به بادیدکنندگان لوط (پیدایش ۴–۵: ۱۹). به روشنی، مردم سدوم با افراد غریبه مهربان نبودند. این نخستین سرنخ است که شاید خود لوط نیز از دید آنها یک غریبه بود. به واقع چنین است. توراه در دومین مورد به شدت صراحت دارد:

> آنها [وقتی لوط خواهش کرد که با مهمانانش کاری نداشته باشند] به او پاسخ دادند: "این شخص به عنوان مهاجر به اینجا آمده و اینک خودش را قاضی کرده است! ما بدتر از آنها حساب تو را خواهیم رسید." پیدایش ۱۹:۹

سومین سرنخ، وقتی است که لوط به دامادهایش می گوید که باید بگریزند، زیرا شهر به زودی منهدم خواهد شد، "اما دامادهایش به او خندیدند." (پیدایش ۱۹:۱۴)

هویت جدید لوط در حال درهم شکستن است، نه فقط چون شهر ویران خواهد شد، بلکه چون در چندین ضربه متوجه شده که در این مکان پذیرفته نشده است. سدوم از غریبه ها نفرت دارد و هنوز لوط را یک مهاجر می داند و دامادهایش او را ابله می شمارند.

لوط با این همه دودلی نشان می دهد. او برای ساکن شدن در میان مردم دشت، سرمایه گذاری سنگینی کرده است. او نمونه ای بارز از آن چیزی است که لئون فستینگر "ناهمخوانی شناختی" می نامد. بنا به فستینگر، نیاز به پرهیز از ناهمخوانی در انسان ها ریشه دارد، وگرنه ناهمخوانی به تنش های غیرقابل تحمل می انجامد. لوط از حل همین تنش ناتوان است و این امر، علامت شلشلت را بر بالای "او تردید کرد" قرار می دهد. این یک پرسش وجودی نهایی بود: "من که هستم؟" لوط که سخت کوشیده بود تا یکی از آنها بشود، دیگر ایستادن طرف آنها را ممکن نمی دید. (در آلمان و اتریش در دههٔ ۱۹۳۰ بسیاری از یهودیان بودند که با کمال تأسف نخواستند خارج شوند، زیرا شواهد پیرامون خود را نمی توانستند باور کنند و بفهمند که هیتلر در تهدیدهایش برای نابودی یهودیان جدی بود.

تئوری فستینگر همچنین بیانگر رفتار همسر لوط است که برخلاف رهنمود روشن فرشتگان، به پشت سر خود نگریست و به ستون نمک تبدیل شد. فستینگر این علائم بیمارگونه را "ناهمخوانی پس از تصمیم" نامید. او پیش بینی کرد که هر چه موضوعی مهمتر باشد، تأخیر فرد برای تصمیم گیری، طولانی تر و برگرداندن آن سخت تر می شود و هر چه بیشتر فرد از این پرسش که آیا انتخابش درست بوده، رنج خواهد برد. این گونه افراد، دودل می شوند؛ آنها نیازمند تأیید هستند و به گذشته می نگرند.

علامت شلشلت بالای تردید لوط تنها یک امر جزئی در متن توراه نیست، بلکه معنایی واقعی در داستان یهودی مدرن دارد. بسیاری از یهودیان قرن نوزدهم اروپا که برای نخستین بار وارد جامعهٔ اصلی می شدند، ولی به یهودستیزی آشکار یا پنهان برمی خوردند، نسبت به هویت خود دودل می شدند. آنها یا در پنهان کردن هویت خود می کوشیدند یا اسیمیله می شدند. آنها مارانوهای سکولار شدند. [توضیح مترجم فارسی: مارانو به یهودیان اسپانیایی گفته می شد که زیر فشار تفتیش عقاید مسیحی می شدند. مارانو به اسپانیایی به معنای خوک است و مسیحیان این کلمه را برای تحقیر آنها حتی پس از تغییر دین اجباری به کار می بردند.] اما تغییر دین کار نکرد. هر چه بیشتر می خواستند شبیه دیگران بشوند، تحریک کننده تر می شدند و یهودستیزی بیشتر رشد می کرد. آنها در این روند بسیار باختند — نه تنها میراث یهودی خود، بلکه همچنین ظرفیت شناخت هویت خود و افتخار به آنرا از دست دادند.

دو زندگی لوط و ابراهیم برای همهٔ زمان ها نمونه وارِ تضاد میان دودل بودن و امنیت ناشی از دانستن هویت خود و چرایی آن هستند. لوط کوشید فرد دیگری بشود، اما متوجه شد که همسایگانش او را یک غریبه، مهاجر، سربار و فرد زیادی می دانستند. او برای دامادهای خودش اسباب خنده بود. ابراهیم نوع دیگری زیست. او به خاطر همسایگانش جنگید، برای آنها دعاکرد، اما جدا از آنها زیست و به ایمان، رسالت، و عهد خود با خدا وفادار ماند. همسایگان درمورد ابراهیم چگونه فکر کردند؟ در پاراشای بعدی، خیه سارا، هیتی ها ابراهیم را "شاهزادهٔ خدا در میان ما" می نامند (پیدایش ۲۳:۶)

معادله تغییری نکرده است. غیریهودیان، یهودیانی را که به یهودیت احترام می گذارند محترم می دارند. آنها از یهودیانی که از یهودیت رویگردان هستند، نفرت پیدامی کنند. هرگز درمورد هویت خود دودل نباش.

شبات شالوم

[1] The *shalshelet* note does appear a fourth time in the Torah – in Vayikra 8:23, where its significance is less apparent – but we will be focusing on the implication of the three occurrences in Sefer Bereishit.

[2] Ran to Hullin 95b, however, states that Eliezer's conduct was legitimate; he sought not an omen but a sign of the woman's character.

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY TRUST

www.RabbiSacks.org @RabbiSacks
The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved